

فروریزی سیستم یا تسلیمی بدون قید و شرط قدرت؟ حاکمیت های سیاسی ساخته شده از دل جنگ رژیم های لرزان و دولت های سخت جان

تقابل محافل مداخله طلب با نیروهای معترض
فرسودگی رژیم ها از کجا آغاز می گردد؟
چگونگی عبور دولت از رژیم سیاسی
شکل گیری امیدهای متضاد

فروریزی یا سقوط رژیم های سیاسی فرآیند پیچیده که بگونه معمول بدلیل انباشت بحرانهای اقتصادی، از دست رفتن مشروعیت، شکاف عمیق بین دولت و شهروندان، فشار بیرونی و تضعیف ارکان قهرآمیز حکومت رخ می دهد. عوامل درونی سقوط، هر کدام عبارتند از: بحران مشروعیت، بی اعتمادی شهروندان به کارآمدی و ارزشهای حاکمان، فروپاشی اقتصادی که دربرگیرنده تورم شدید، فقر، بیکاری و فساد مالی گسترده میباشد، شکاف نخبگان و اختلاف نظرو جدایی میان فرماندهان، مدیران و رهبران سیاسی. عوامل بیرونی شتاب دهنده در این مورد عبارتند از فشار بین المللی و تحریم های اقتصادی سنگین و انزوای سیاسی، شکست در جنگ ها، آسیب دیدن اعتبار نظامی و امنیتی حکومت. اعتراضات سراسری، حضور گسترده شهر وندان در جاده ها و اعتصاب های عمومی. پیامدهای سقوط هم اینها اند: تغییر ساختار قدرت، پیدایش و عرض اندام نمودن نظام های جدید (دموکراتیک، اقتدارگرا و غیره)، بی ثباتی موقت، درگیریهای داخلی یا تجزیه جغرافیایی در موارد بحرانی. رژیم سیاسی می تواند دچار بحران مشروعیت، انزجار اجتماعی، رقابتهای درونی و شکستهای ژئوپلیتیکی گردد، اما دولت بمعنای دستگاه اداری، نظامی، امنیتی، رفاهی، مالی، آموزشی و در عین زمان بوروکراتیک، الزام با همان سرعت و پربنیاد همان منطق فرد نمی باشد.

در آغاز و قبل از طرح مسایل بمفهوم عام کلمه، بایست توضیح داده شود که در مورد تکوین حوادث و اتفاقاتی که بو یژه منجر به تصرف قدرت توسط "طالب" ها گردید، آیا اطلاعات گردآوری شده توسط نهادهای امریکایی اشتباه آمیز بوده و یا عوامل و فاکتورهای دیگری در مورد یادشده تأثیرگذار بودند؟ آیا در شکلگیری وضعیت موجود و سرهم بندی شرایط حاکم کنونی در کشور، مقصر کیست؟ چرا نظامیان کشور بگونه سریعی، سلاح بر زمین گذاشته و از تداوم نبرد انصراف جستند؟ اینها، همه پرسش هایی اند که ذهن شهروندان کشور را بخود معطوف نموده است. در مورد تصرف قدرت توسط "طالب" ها، جنجالهای رسانه ایی بیشتر و بیشتر گردید. بسیاری از نظامیان قبلی کشور، بر بنیاد وابستگی های قبیله ای و مذهبی، به "طالب" ها تسلیم گردیده و عده دیگر هم بایران و ازبکستان فراری شدند. ببینید، قوت های مسلح کشور عملن وجود داشتند که هیچکسی از واقعیت وجودی آنها نمی توانست انکار ورزد، افغانستان با حضور رهیس جمهوری ابراز موجودیت نموده بود، قانون اساسی و... اما زمانی که نظامیان خارجی، اراضی و سرزمین کشور مارا ترک نمودند، نتیجه چه شد؟ رهیس جمهور از کشور فرار نمود، قوت های مسلح از هم فروپاشیدند، جمهور ری افغانستان تعطیل گردیده و بموزیم سپرده شد. کشور عزیز ما افغانستان، سرزمین نیست که در آن قبایل، گروه های قومی، فرقه های اسلامی و جنگ سالاران در حال نزاع بوده و توسط جنگجویان مسلح با تفنگ های قدیمی روسی و

امریکایی اداره می گردد. "افغانستان دموکراتیک" بمثابة هدف دوری پنداشته می شود که در وضعیت و شرایط کنونی کشور عزیزما، اصلن دسترسی بآن مقدور نمی باشد. چنانچه چرخش های معکوسی در اراضی و سرزمین کشور عزیزما، فراوان اتفاق افتاده، مجدداً تکرار شده و در آینده ها هم اتفاق خواهد افتاد، چه، عده ای از همان نظامیانی که قبلن سلاح بر زمین گذاشته و از تداوم جنگ و درگیری ابا و رزیدند، برای قبایل خویش و باراده جنگ سالاران خواهند جنگید. حتا امکان آغاز و تداوم رویارویی های گسترده با "طالب" ها نیز موجود می باشد. جنگ بمثابة واقیعی نیست که پس از ۱۱ سپتامبر ابداع گردیده باشد. سراسر تاریخ کشور عزیزما مشحون از نبردها و رویارویی هایی بوده است. پیامدهای جنگ و درگیری های مسلحانه، بویژه در امتداد دوده در کشور عزیزما، برای امریکایی ها سیرو حشتناکی داشته و در بسیاری از موارد، حتا برای بسیاری از شهروندان امریکایی نیز غیر قابل فهم می باشد. درگیری های یاد شده برای شهروندان کشور ما بمفهوم بربادی یک ملت، تشتت و پراگندگی، مهاجرت، در بدری و از دست دادن همه زیبایی های زندگی بود که سال های متمادی بمنظور دستیابی آنها مبارزه وجد و جهد نموده بودند.

امریکایی ها و متحدین غربی شان وارد کشوری گردیدند که در امتداد تاریخ درگیری های مسلحانه ای را پشت سر گذاشته و برای طرف های درگیر، سلاح و مهمات جنگی و محاربوی بمنظور تداوم درگیری های یاد شده، تهیه می گردید، بویژه از جانب آن هایی که بیکبارگی و یک شبه اراضی کشور ما را ترک نموده و ویرانی های بیشماری از خود بجا گذاشتند. آیا چرخه یاد شده همچنان تداوم حاصل نموده و تاریخ تکرار می گردد؟

پیشبینی های اینچنینی نیز مطرح می گردد که وضعیت کنونی و اصل بقدرت رسیدن "طالب" ها در کشور، از سلسله تلاش هایی محسوب می گردد که با تداوم آن، با مقاومت جدی و گسترده ای مواجه خواهند گردید. مقاومت یاد شده، نه توسط طرفداران و علاقمندان یک افغانستان آزاد و دموکراتیک، بلکه از جانب قبایل و عشیره های رقیب و جنگ سالاران متصور می باشد. در نهایت امر، احتمالان برای عده ای از آنها امکانات مادی و جنگی میسر خواهد گردید، اما بیشتر از این نمی توان از آنها ملت سازی و مسایل دیگری از ین قبیل را انتظار داشت. کارزار غرب در کشور عزیزما، بویژه پس از ۱۱ سپتامبر، بگونه سریع و بیرحمانه بود، آنها با جنگ سالاران بمنظور سرکوب "طالب" ها همکاری نمودند. هدف آنها واضح و مبرهن بود و آن اینکه "طالب" ها را بمثابة عبرتی برای دیگران مبدل نمایند. متحدان غربی از هر قماش که بودند، اصل منافع و مصالح جناحی و گروهی شان در جنگ بی پایان قدرت در کشور با منافع ایالات متحده و شرکای غربی اش همخوانی داشت. در امتداد زمان تاریخی معینی، برخی از متحدان یاد شده، با غربی ها دشمن شدند. مانند سایر درگیری های مسلحانه، در امتداد آنها، عده بیشماری از شهروندان ملکی بیدفاع کشور عزیزما، بنحوی از انحاء و بگونه غیر ارادی در درگیری های یاد شده ذیدخل گردیده و در نتیجه قربانی هایی را نیز متحمل گردیدند.

شهروندان روستایی کشور، اصلن در مورد شهروندی فکر نمی کنند، بانتخابات اهمیت آنچنانی قایل نبوده و بزرگان و موسسیدان شان امریکایی ها را با روس ها و گاهی حتا با بریتانیایی ها اشتباه می گیرند. نخبگان در کابل از ین امر مسرور و شادمان بودند که تصاحب قدرت خود را در قالب عناوین ریاست جمهوری، قانون اساسی و از ین قبیل مسایل که هیچ شهروند دیگری در کشور، بآنها اهمیتی قایل نمیشاوند، جلوه دهند. اقدامات وسیعی در عرصه های مختلف جامعه آنها بمنظور دستیابی با اهداف مورد نظر صورت عملی بخود اختیار نمود. اما همانطوریکه همه می دانند، توسط شهروندان کشور بهیچکدام از اقدامات یاد شده، اصلن وقعی گذاشته نشد. بر بنیاد برخی از واقیعیتهای موجود، برخی از امریکایی ها معتقدند که تا زمان زمامداری بارک اوباما، هنوز افغانستان برای آنها بیک فاجعه مبدل نگر دیده بود. تعداد مجموعی نظامیان امریکایی، در دوره زمامداری بوش باوج خود، یعنی به ۲۵ هزار تن رسید، اوبا ما تعداد یاد شده را چهار برابر نموده و به یکصد هزار تن ارتقا داد. در امتداد زمانی زمامداری اوباما در ایالات متحده، با افزایش نظامیان امریکایی در کشور ما، تعداد کشته های نظامیان یاد شده نیز ارتقا حاصل نمود. ین وضعیت نه در نتیجه چهار برابر کردن نظامیان آنکشور، بلکه عمدتن باین دلیل بود که به نظامیان امریکایی تفهیم گردیده بود که تلاش بمنظور شکست "طالب" ها را جابجا متوقف نمایند. نظامیان امریکایی که سازماندهنده های جنگ بودند، بآنها گفته شده بود که بمفهوم واقعی کلمه، نجنگند. بر بنیاد اظهارات برخی از دست اندرکاران امور، هیچ قلب و ذهنی تسخیر نگردیده، بلکه گورستان هایی مملو از اجساد نظامیان جوان امریکایی و غربی شد که اجازه نداشتند بجانب مقابل دست بماشه سلاح شان ببرند، زیرا اوباما در نظر داشت تا قلوب و اذهان مسلمانان را تسخیر نماید، اما آنعه از افسران ارشد نظامی که ستراتیژی اوباما را پذیرفتند، نسلی از جوانان را یا از زندگی ساقط و یا معیوب و مفلوج نمودند. تعداد بیشماری از شهروندان امریکایی که پس از جنگ و درگیری های مسلحانه در کشور ما، بخانه های شان بر

گشتند، یا محتاط بمواد مخدر شده و یا عده ای هم خودکشی کردند. مدت زمانی هم، موج سر از بردن نظامیان امریکا بی کشور ما بنحوی فروکش نموده و افسران ارشد قوت های مسلح امریکایی بمنظور تأمین امنیت شهرها، عقب نشینی نمودند. درحالی که "طالب"ها، مناطق روستایی را امن نموده و تنها کاری که انجام می دادند این بود که منتظر بمانند تا خارجی ها آنجا را ترک نمایند. آنها با سرعتی غیرقابل پیشبینی، بتصرف کشور و داروندارش مبادرت ورزیدند. سراسر کشور برای تصرف آنها آماده بود، آنها با مخالفت و پایداری اندک نظامیان دولتی مواجه گردیده و برخی محلات و مناطق کشور هم بگونه صلح آمیزی با آنها تحویل داده شد، گویی دوره تسلیمی خوبی انجام پذیرفت. زمانی که بایدن اصل عقب نشینی نظامیان آنکشور را درقبال پیشروی های گروه برنده اعلام نمود، جنگ سا لاران و رهبران مختلف در تغییر موضع شان شتاب و عجله نمودند. اما این بدان مفهوم تلقی نگردید که آنها مجدداً به تغییر موضع و مسیرشان مبادرت نخواهند ورزید.

حاکمیت سیاسی در کابل مدت زمانی با امکانات مادی، تکنیکی و پشتیبانی های هوایی خارجی ها مورد حمایت قرار داشت. اما کشور عزیز ما افغانستان، بهیچوجه تحت تسلط و انقیاد هیچ کشور و قدرتی قرار نداشته است. چنین سروصداً هایی نیز بگوش می رسد که در سرزمین و اراضی کشور عزیز ما افغانستان، بگونه مداومی درگیری هایی تداوم حاصل خواهد نمود. بخاطر باید داشت که ویژه گی های منحصر بفرد کشور عزیز ما افغانستان و چگونگی مناسبات اجتماعی آناصلن توسط خارجی ها، بمفهوم واقعی کلمه درک نگردیده و شناخت آنها از مجموع جامعه افغانی ناقص و غیر واقعی بوده و مشخصه های مهم و عمده موجود در جامعه ما را از نظر دور نگه داشتند، خودشان نیز نمی دانستند که کجای کار می لنگید، اما بدلالی، آنها هرگز نمیتوانند از واقعیت های موجود دیروز، امروز و فردای کشور ما فرار نمایند، چه، بر بنیاد اظهارات برخی از کارشناسان غربی، "القاعده"، "داعش" و تعداد بیشمار از جنگجویان جهادی، با استفاده از اراضی افغانستان، بفعالیت های تخریبی و ویرانکارانه شان همچنان ادامه خواهند داد.

در نظر داشت این واقعیت مهم پنداشته میشود که درگیری های مسلحانه در جهان، بیش از هزاران سال قبل بدینسو، بویژه در مناطق مربوط به جهان اسلام همچنان ادامه دارد. امریکایی ها با بارو بستره و با توپ و تفنگ و هواپیما بهدف گویا "مبارزه علیه تروریسم" و اصلاح کشور (!) به اراضی و سرزمین میهن عزیز ما سر از برشته، اما پس از دوده مانده ماندگار شدن در افغانستان، بواقعیت نادرست بودن پالیسی های شان اعتراف نموده و مطابق برنامه از قبل تعیین شده، یکشبه بترک سرزمین و اراضی کشور عزیز ما مبادرت ورزیدند. همه میدانند، زمانی که نتوان از مشکل نام برد، هرگز راه حلی هم موجود نخواهد بود. اما پس از شکست در اصلاح کشور ما، اکنون روندی در جریان می باشد که مترجمین و همه آنانی که با نظامیان امریکایی در کشور ما همکاری نموده اند، به ایالات متحده اسکان داده شوند. آیا آخرین اقدام بمنظور انجام "مبارزه علیه تروریسم" انتقال همکاران قبلی افغان به ایالات متحده پنداشته می شود؟

اما دردناکتر از همه برای امریکایی ها فقط این واقعیت نمی باشد که نظامیان بیشمار را در کشور ما از دست دادند، بلکه این نیز می باشد کانه از اینهمه تجربه، در افغانستان، درسی نیاموختند، جز اینکه خودشان را سرزنش و ملامت نمایند. آنها (امریکایی ها و متحدان شان)، اصلن افغانستان را از دست نداده اند، چه، سرزمین و اراضی متعلق به افغانستان، هرگز و در هیچ مقطع و برهه ای از تاریخ، بهیچکس و یا کسان دیگری، بجز شهروندان کشور متعلق نبود. درگیری های مسلحانه در کشور ما، "جنگ همیشگی" نخواهد بود. اما خطر درگیری و شعله ور گردیدن جنگ های داخلی در کشور عزیز ما متصور می باشد. اشتباه درین امر نهفته بود که خارجی ها در تشخیص وضعیت در کشور عزیز ما افغانستان و شناخت ترکیب اجتماعی آن کوتاه آمده و عاجز و درمانده بودند.

اما بخاطر ما باشد که امریکایی ها دوست دارند باور کنند که همه دیگران مانند آنها می باشند، این خود، آسانترین تله ای بود که آنها در دام آن افتادند، اما با وجود اینهمه سعی بعمل آوردند تا برای افراد نیازمند لباس های مورد نظر دوخته، در دسترس شان قرار داده و در عین زمان، کوشیدند تا شهروندان کشور ما را باین امر متقاعد نمایند که یک ایالات متحده افغانستان ایجاد خواهند نمود. اما زمانی که با طفره رفتن از واقعیت های موجود جامعه افغانی، تصو رات اینچنینی از قوه بفعل مبدل نگردید، بگونه ای به تکاپو و جستجوی راهها و وسایل دیگری بمنظور دستیابی بمأمول فوق متوسل گردیدند.

اما در داخل ایالات متحده بسیاری ها چنین می پندارند که اگر قرار باشد درس هایی از افغانستان و ۱۱ سپتامبر فراموش گیرند، باید همین باشد و بس.

عده ای از امریکایی چنین می پندارند که در هر حالتی و در هر گونه شرایط و وضعیتی، بین امریکایی ها و شهروندان

سایر کشورهای جهان، مرزهایی چه از نقطه نظرفیزیکی و چه از نظرمفهومی باید موجود باشد. استثنائاً قائل شدن امر یکایی بودن، درواقعیت امر، اصلن بمثابه باورخودشیفته گرایانه پنداشته می شود که بربنیاد آن، همه باید مانند آنها باشند، هیچ مورد استثنایی درمورد امریکایی بودن اصلن وجود نداشته و اما اصل واقعیت گرایی و واقعیت بینی حکم می نماید که باین حقیقت باید گردن نهاد که بقیه جهانیان و شهروندان سایرکشورها مانند امریکایی ها نبوده و هرگز هم مانند آنها نخواهند بود. اگر امریکایی ها آرزومند حفاظت و نگهداری از خود و مأحول خویش میباشند، باید از بازتعریف جهان منصرف گردیده و برای جهان و جهانیان از تعریف مجدد امریکا نیز دست بردارند. در امتداد زمان، این وضعیت مسلم، بیش از هر زمان دیگر برجسته گردید که اگر اداره و اشنگتن باین باور و برداشت سراب مانند دل خوش نکرده بود که افغانستان میتواند امریکا باشد و شهروندان افغانستان لیاقت و شایستگی امریکا بی بودن را دارند، امکان این امر عملن موجود بود که با موفقیت سرزمین و اراضی کشور عزیزما را ترک می نمودند.

بخاطر ماباشد که آرزومندی ها و برنامه های امریکایی ها در کشورما با شکست مواجه گردیده و گورستان ها مملو از کشته شده های جنگ و درگیری های مسلحانه گردید، چرا؟ چون آنها حقیقت افغانستان را و حقیقت وجودی خویش را فراموش نموده و کاملن از یاد برده بودند. بهر اندازه و معیاری که به کشور عزیزما افغانستان از دیدگاه منحصر بفرد امریکایی نگاه گردد، واقعیت های منحصر بفرد موجود در کشورما کمتر درک گردیده که در نوع خود می توان بآن توهم گمشده نام گذاشت. امریکایی ها سده پسین را صرفن تبدیل جهان به امریکا نمودند. بیآیید سده روان را به تبدیل امریکا بواقعیتی نماییم که همیشه قرار بوده تا چنین باشد.

ایالات متحده با تمام دم و دستگاهش، دیگر هرگز در جنگ ها و درگیری های مسلحانه پیروز نخواهد گردید، چه هرگز نمی تواند بخاطر بیاورد که برای چه و بمنظور دستیابی به کدام هدف می جنگند، از تعیین و تشخیص مرز میان خود و دشمن و از چگونگی ارتباط بین شهروندان امریکایی و جهانیان عاجز بوده و توانایی چگونگی ارتباط با هدف اساسی و حتماً تصور جنگ و درگیری های مسلحانه را از دست داده و مفقود نموده اند.

بمنظور پیروز برد آمدن از جنگ و درگیری های مسلحانه، باید دانست که برای چه و بمنظور دستیابی به چه اهدافی باید جنگید.

شهروندان کشور عزیزما، مفهوم یادشده را بخوبی درک نموده و تجربه زندگی آنها، بویژه در امتداد زمانی دو دهه پسین، گویای واقعیت های یادشده می باشد.

اکنون، زمان آن فرا رسیده تا دیگران هم یاد بگیرند که اگر نتوانند برای خود و یا برای دموکراسی، حقوق بشر و گشودن درب مراکز آموزشی بروی بانوان و دختران افغان و مساعد نمودن شرایط کار و اشتغال برای آنها با اقدامات قطعی متوسل نگردند و در مقابل، به تداوم جنگ و زد و خوردهای مسلحانه همت گمارند، در نتیجه و نهایت امر، شهروندان کشور را به کشتارگاهها سوق داده و بمفهوم وسیع کلمه، منجر بفروپاشی و اضمحلال یک ملت خواهند شد.

اما باید پذیرفت که نباید جنگ و درگیری های مسلحانه، ابدی و بی پایان تصور گردیده و واقعیت های زندگی و حیات بشری در هاله ای از ابهام قرار داده شود.

در نهایت امر و بمثابه نتیجه گیری مسایل و موارد گفته آمده در نیشته حاضر، یاددهانی بعمل می آید که معضل بین فروپاشی سیستمی و از دست دادن حاکمیت، دو سناریو از بحران عمیق دولت را منعکس می نماید که اولی بمعنای فروپاشی درونی نهادهای حاکم و دومی بمعنای تبعیت خارجی یا اجباری از تصمیم گیری های خارجی می باشد. علل فروپاشی سیستم را چنین بر می شمارند: فرسودگی مدل اقتصادی، از دست دادن مشروعیت قدرت، نابودی نهاد ها و زیر ساخت ها، ناتوانی دولت در انجام تعهدات اجتماعی، هرج و مرج، از دست دادن نظارت در سطح محلی و در نتیجه، فروپاشی دولت یا پیکربندی سیاسی قبلی از درون. واگذاری حاکمیت، دلایل شکست نظامی، وابستگی اقتصادی، وضعیت بحرانی و فشار خارجی. مظاهران عبارتند از انتقال اهرم های کلیدی نظارت به بازیگران خارجی و رد سیاست خارجی و داخلی مستقل و در نتیجه هم، حفظ صوری نهادها یا از دست دادن استقلالیت واقعی. رابطه بین مفاهیم هر دو فرآیند، اغلب بهم پیوسته می باشند: یک بحران سیستمی، دولت را ضعیف نموده، آنرا در قبال دیکته های خارجی آسیب پذیر نموده و با از دست رفتن کامل استقلال، اغلبن تخریب سیستم ملی را تکمیل می نماید.

یکشنبه ۲۵ ماه اسد سال ۱۴۰۵ خورشیدی، برابر با ۱۶ ماه اگست سال ۲۰۲۶ ترسایی